

## سفرنامه ویلیام مورکرافت در سال 1824 م

(پشاور، کابل، کندز و بخارا)

### فصل چهارم - فرار به تالقان

گواهی نامه های مطلوب، بازگشت وزیر احمد، اخاذی مراد بیگ، حرکت به خلم، عزیمت نهائی عزت الله، غیابت گوتری، تئل قرغان، خلم کهنه، احضار جدید به کندز، اتهامات محمد امین، فرار مورکرافت به تالقان، درخواست به قاسم جان پیر معنوی مراد بیگ، حمایه او از مورکرافت، مصاحبه ها با بابا بیگ و خان جان، مقابله با محمد امین، رخصتی محمد امین، نمایندگی شخصی پیرزاده، ورود مراد بیگ، ترتیبات نهائی.

#### مقدمه

بهنگام غیابت رئیس، پیک های از بخارا و کابل رسیدند که حامل جواب نامه های او مبنی بر سهادت خصوصیات غیر تعرضی و تاجر بودن ما بود. پسر میر که در قلعه باقی مانده بود، برای ما اطمینان داد که پدرش قناعت کرده که ناحق ما را بد جلوه داده اند و در چند روز آینده میتوانیم مسافرت کنیم: اما روزها سپری شد و آزادی میسر نشد؛ حتی پس از برگشت مراد بیگ نیز هیچ خبری در مورد ما وجود نداشت. طفل پسر بزرگش بنام خان جان مریض گردیده و به گوتری فرمان داد که به تالقان، حدود 40 میل از کندز برود، جائیکه سه هزاره مسکون بوده و برایش نسخه دهد. خوشبختانه مشکل جدی نبوده و بدون مداخله او رفع گردید. پدر طفل بطور سخاوتمندانه یک لباس پنبه ای درست راهدار را که حدود سه روپیه ارزش داشت، برای جبران سفر او پاداش داده بود.

#### ملاقات با مراد بیگ

میروزیر احمد که بخاطر ما به بخارا رفته بود، وضع سه راه را برای ملاقات ما از آن سهر مطلوب یافته و با دانستن وضع خجالت آور ما در کندز تلاش میکند تا رهائی ما را فراهم سازد. او همان ماموری بود که از طریق او اجازه نامه مراد بیگ برای آمدن ما فراهم شده و حالا هم اصرار داشت که اگر او ملاحظاتی در مورد خصوصیات ما دارد، باز هم نباید وعده برخورد امن خویش را بشکند. مراد بیگ او را چنین سرزنش میکند، "من یا هر از بیگ دیگری با خصوصیات او چه کار دارد؟ من که اینجا نشسته و مسلمانان را غارت میکنم، باید دست های خود را از غارت یک کافر نگهدارم؟" میرزا بعدا گفته بود که این رسوائی را پیش رهنمای معنوی او یا پیرزاده، میرفضل حق میبرد که در اثر بی توجهی به سفاقت او تا کنون برخورد او همانند برخورد با دزد ها بوده است؛ او در جواب میگوید، اگر این آدم مقدس در مورد ما دلچسپی پیدا کرد، میتواند ما را در بدل 50 هزار روپیه رها کند، در غیر آن ما باید مزه تابستان کندز را بجشیم. او چنین به پایان میرساند، "چیزیکه من گفتم، برایشان بگو و بگذار جواب آنها را بشنویم". جواب من این بود که من هیچ پولی ندارم و او هر آنچه دلش میخواهد انجام دهد.

بعدا دیوان بیگی را نزد ما فرستاد تا تلاش کند در زمینه توافقی بدست آید؛ پس از بحث زیاد موافقه شد که ما با پرداخت 10 هزار روپیه به میر و 2 هزار به اتما رام میتوانیم حرکت کنیم. این موضوع فیصله شده و ما بحضور بیگ رفتیم که او ما را بحیث دوستان پذیرفته، با من از مرضی خویش سخن گفته و خواستار نسخه برایش گردید؛ مدنی بودن او بصورت لاس کار با خشنودی از نتیجه موفقانه دسیسه هایش به مقابل ما هویدا بود.

### حرکت بطرف تاشقرغان

ما بتاريخ 17 دسمبر بار دیگر مارش خود را بطرف تاشقرغان شروع کردیم. عزت الله روز قبل به هندوستان حرکت کرده و میر وزیر احمد جانشین او گردید. باران سنگینی باریده و دریای غوری آنقدر پندیده بود که به مشکل توانستیم از آن عبور کنیم. یکی از ستران حامل کوجامه {کجاوه؟} ایکه در آن یک خدمه تریبیک و یک لاس پیز پیر (اسماعیل) قرار دلتند، هر دو در داخل آب افتادند. لاس پیز که فلج بوده و حتما غرق میشد، توسط تریبیک نجات یافت؛ مرد دیگر خود را بیرون کشید، اما یک قطب نمای گران بها که پیش او بود، گم شده و ما قطب نمای دیگری نداشتیم.

ما بدون بسانسی دیگری به تاشقرغان رسیده و توسط بابا بیگ و تعداد زیاد مردمسهر با صمیمت زیاد پذیرائی گردیدیم. با رسیدن به تاشقرغان دیدم قاصدی از کابل رسیده و تصدیقی آورده مبنی بر آن چیزیکه (یک تاجر) من ادعا کرده ام، با مهرهای 50 تاجر و بانکدار عمده کابل که بسانیدن توقیف ما و دلایل مربوط به آن، این سند را بدون خواهش من آماده نموده و فرستاده بودند. این مرد دو هفته در اینجا بوده و با بهانه های مختلف از رفتن او به کندز جلوگیری به عمل آمده است.

### تاشقرغان

با وجود علاقه خارجسردن از قلمروی مراد بیگ مجبور بودیم مدتی در آنجا بمانیم، به امید رسیدن گوتری که به خواهش رئیس به حضرت امام رفته بود تا مرضی را ببیند. یک هفته گذشت و ما مشوشسردیم از اینکه باز کدام توطیه جدیدی برای تاخیر پیشروی ما چیده شده است؛ لذا تصمیم گرفتیم که بیشتر منتظر نمانده و برایمان اطمینان دادسرد که گوتری را با پیشواز مناسبی برای ما میرسانند. من همچنان نامه به این دوست خود نوشته، دلایل عدم انتظار بیشتر خود را توضیح و هدایت دادم که چه تدابیری اتخاذ کند؛ کاملاً توقع دلتیم که با ما در بلخ بپیوندند، جائیکه حدود 3 یا 4 روز توقف خواهیم دلت.

محیط تاشقرغان حدود 3 میل بوده و حدود 20 هزار خانه دارد. این خانه ها از گل و خشت های آفتابی ساخته شده، دارای یک طبقه با سقف های گنبدی معمول در منطقه بوده، هر یک در داخل یک محوطه دیواری قرار دلتته و غالباً دارای درخت های میوه دار میبلد. جاده ها بصورت مستقیم، دارای عرض وسطی و متقاطع با یکدیگر در زوایای مستقیم بوده و بصورت عام یک جوی آب از طریق آنها جریان دارد. یکساخته دریای دوآبه که بواسطه جویبارهای زیادی افزایش مییابد، از بینسهر میگذرد، اما پس از عبور از خلم کهنه بواسطه خاک جذب میشود.

هیچ چیز دیگری بجز از جاده های تاشقرغان غم انگیز تر نیست، زیرا با دیوارهای لخت و غیر مزدحم تشکیل شده و به استثنای روزهای بازار کسی دیده نمیشود. بندرت میتوان 5 یا 6

مرد را در یک جاده طولانی ملاقات کرد؛ اگر زنی پدیدار گردد، آنقدر بیصدا میباید که ممکن نیست تصویری از شخصیت او نسلت. بل نندگان آن عمدتا تاجیک ها و کابلی ها با تعداد بسیار کم از بیک ها است. تمام آنها صرفنظر از غنی و فقیر دارای لباس مشابه و پیراهن های دراز راهدار پنبه ای یا کتانی اند. بازارها هر دوسنبه و پنجشنبه است، یعنی روزهای که اسپ ها، خرها، قاطرها، سترها، گاوها، گوسفند و بزها را در مارکیت های مربوطه میآورند. تعداد اسپ ها در زمان فلیچ علی زیاد بوده، ولی حالا کم است: قیمت یک گوسفند از 2 تا 4 روپیه است؛ تمام آنها دارای دمبه های کلان بوده، چربوی دمبه و پشت آن بصورت عام یک سوم وزن گوسفند (بشمول استخوان های او) است.

لباس های پنبه ای، پنبه غلافدار، چرم دباغی، پوست خام، مواد سوخت، انگور، کشمش، پسته، مغز، انار، آلو خشک، نمک، کفش های چرم قهوه ای با پلنه های آهندار، رنگ ها مانند پوست انار، روناس (بومی) و نیلی از هندوستان یکجا با پتوهای پشم نرم از چترال و پشم خام از چترال و از بدخشان برای فروش وجود دارد. چیت های گلدار، لحاف و لنگی نیز از هند آورده میشود. سراجی درست زیاد مورد نیاز است. در اینجا یک مارکیت کلان برای خربوزه وجود دارد که به مقدار زیادی در این منطقه تولید میشود.

دکان های رنگ و ادویه اکثرا در اختیار هندوها است که تا اندازه بحیث بانکداران نیز عمل می کنند. فروشندگان میوه جات خشک عموما از کابل اند. تعداد کابلی ها حتی در جریان توقیف ما و در پی نا آرامی ها در افغانستان بطور قابل توجهی افزایش یافته است. از بیک ها نقش چندانی در حمل و نقل ندارند. تجارت با یارکند تقریبا در انحصار اتما رام است. او گوسفند و پوست را از کندز خریداری کرده و در یارکند با چای مبادله میکند، تقریبا به مفاد پیشکی 600 درصد. قیمت مواد زیر بهنگام بودوباش ما در آنجا چنین بود:

گوست گوسفند از 4 تا 5 پیسه فی چاره یا 2.5 پوند {حدود یک کیلوگرام}  
گوست گاو، سه پیسه...  
دمبه، 8 پیسه...  
روغن گوسفند، 24 پیسه...  
روغن گاو، 20 پیسه...  
آرد گندم، 7 پیسه...  
نان، 4 یا 5 دانه، 4 پیسه...  
تیل، 16 پیسه...  
برنج، 4 پیسه...  
جو، حدود یکنیم من، یک روپیه

یک روپیه محمودساهی پنجاه پیسه است. کارگران حرفه های چوب، چرم و فلزات فرق زیادی ندارند، اما مزد زیاد تقاضا میکنند، نیم یا سه چهارم یک روپیه فی روز. اکثر آنها در حقیقت زمین سلته و تا اندازه زیادی به کار احتیاج ندارند.

در اینجا 4 سرای نسبتا خوب برای مسافریین وجود دارد. سهر بواسطه دو قلعه حفاظت میشود، یکی در مدخل ساحل راست دریا تا جنوبشرق و دیگری در ساحل چپ در جلگه: هر دو خاکی بوده و مقاومت زیادی ندارند.

سهر بواسطه دیوار خاکی با دروازه های چوبی احاطه گردیده است، یک حفاظت کافی به مقابل تهاجم فوری اسپ سواران، اما در مقابل توپچی هیچ مقاومتی ندارد. مردم تلقرغان سال گشته با انتقال اجباری به کندز تهدید شده اند که در آن مراد بیگ می خواهد بطور اتفاقی تمام روستاها یاسهرها را کوچ دهد. او سال گشته مردم سارباغ و خرم را به آنجا انتقال داده و مردم تلقرغان فقط با دادن رسوه زیاد به افسران او میتوانند از این امر فرار کنند. ویرانی و تخریبی که بواسطه تب کندز بوجود آمد، اگر بطورس دید و کامل مراقبت نمیگردید، بزودی تمام وادی را خالی از سکنه میساخت.

خلم کهنه حدود 4 میل از تلقرغان قرار دارد. این محل در زمان قلیچ علی جای مهمی بوده است، اما موقعیت آن در یک جلگه باعث گردیده تا با تهاجمات خاینانه قطغن ها از ورای کوهها مواجه گردد، درحالیکه در این جانب، هزاره ها مسیردریا را تغییر داده که حاصل خیزی خاکسبان تابع او است. لذا رئیس مرکز خود را به تلقرغان انتقال میدهد که تا اندازه زیادی باعث تأسف مردم خلم میگردد که باغستان های ایشان بخاطر کمیت و کیفیت محصولاتسبان درسرق مشهور بوده است.

### فرمان جدید مراد بیگ

پیامد تاخیر سفرما که باعث پریشانی شده بود به پایان نرسیده و به زودی احساس کردیم که هنوز از چنگال دزد های قطغن خارج نیستیم. سترها در جوار خیمه ما بارگیری شده، جعبه ها بسته بندی شده و قافله بلی مصروف توزیع آنها در بین رانندگان بود که ما با یک پیام رسیده از کندز گنج و مبهوت شدیم، زیرا رئیس هدایت داده بود که بارهای ما توقیف شده و من باید دوباره فرستادمسوم. این پیام توسط تراب بیگ، یساول اساسی آورده شده، با دستور اینکه فوراً اطاعتسود؛ در صورت ضرورت او با یک دسته قوی سواره همراه بود که در اطراف خیمه ما قرار نلتنند. یساول گزارش داد که ملا محمد امین، سخص که قبلاً گفتم در خدمت الفنستون قرار نلته و به مجردیکه خبر آزادی ما برایش رسیده، با عجله به کندز آمده و لنگی خود را در پاهای رئیس انداخته، درخواست نموده که اثبات میکند من یکسخص بسیارمهم بوده، بحیث جاسوس کار نموده و مقدمه تهاجم به ترکستان میبلم که بطور یقین به دست کافران سقوط میکند، مگر اینکه مراد بیگ برنامه آنها را با کشتن من و تمام دسته ام عقیم سازد.

رئیس به اینترتیب رئیس تصمیم میگیرد که اگر من دولک رویه نپردازم، باید تابستان را در کندز بگذرانم؛ بدونسک با محاسبه مرگ من و پیروان عمده من و فروش زندگان بحیث برده و ضبط اموال من. متیقینسدم که طرحسیطانی ای در جریان بوده و عدم تمایل برای رفتن به کندز را اعلام نلتم. وقتی پیشنهادس که تربیبیک به عوض من برود، با این موضوع نیز مخالفت کردم، زیرا اگر خطری در میان بلسد، من باید با آن مقابله کنم. یساول بعدا گفت اگر یکی از ما با او همراهی نکند، او مجبور است از زور کار گیرد و بهانه ای در کار نیست. با آنهم طوریکه او میخواست، من اعلان کردم که آنسب حرکت نمی کنم، اما صبح وقت آماده خواهم بود که او را همراهی کنم. او تمامسب گفسته را روی جاده سپری نموده و ظاهراً بهانه مستدلی برای استراحت نلنت: لذا او برایم اجازه باقی ماندن سب را داده و این حد اقل فرصتی را برایمان میسر ساخت تا درباره چه میتوان کرد، فکر نمود.

### برنامه فرار به تالقان

قطعه ای فرستاده شده با یساول حدود 200 سواره بوده و سب هنگام در دو بخش برای پاسبانی تعیین شده بودند، یکی در پیش رو به فاصله حدود 100 قدم و دیگری در عقب بفاصله کمی بیشتر. دوست جوان من پیشنهاد کرد که ما باید دسته خود را دو تقسیم نموده، سب هنگام بالای ازبیک ها حمله کرده، آنها را پراکنده ساخته، اسب هایشان را گرفته و با مارش اجباری از قلمروی رئیس قطغن خارج سویم. این برنامه قابل تطبیق بود، چون با وجودیکه تعداد ما کم بود، ما بیشتر منصوب و منضبط بوده، مردان ما ازبیک ها را بسیار بی ارزش پندلته و ما آماده بودیم تا قدرت خویش را مورد آزمایش قرار دهیم. من در باره پیروزی مان کمترین سکی نلنتم، لیکن این موضوع فقط با تلفات جانی از هر دو جانب ممکن بوده و با وجودیکه ما سباید میتوانستیم فرار کنیم، اما مراد بیگ انتقام آنرا از گوتتری و خدمه های او می گرفت. پس از ملاحظات کامل و در تفاهم با یک دوست بومی که تابع منافع ما بود، من تصمیم گرفتم برنامه دیگری را طرح و عملی کنم؛ یعنی در جریان سب خیمه خود را مخفیانه ترک گفته و پیش قاسم جان، خواجه تالقان، پیر و خسر مراد بیگ رفته و سفاعت او را خواستار گردم.

بخاطر اجتناب از نظارت یساول و قطعه او موافقت شد که سه اسب من برای آمادگی سفر صبح به سهر رفته و پس از تاریکی سب در یک گورستان منتظر بلید، توسط یک تعداد افراد مورد اعتماد که بحیث رهنمای من تا تالقان عمل کرده و من تلاش کنم با سرعت ممکن و مخفی خود را به آنها برسانم. اسب ها فرستاده شدند. وقتی سب فرا رسید، محافظت تقوی شده و سواره ها بطور دوامدار بدور خیمه من تقرب نموده و گردش می کردند. هیچ زمانی را نباید از دست داد: من با لباس معمولی بیرون رفته و پس از بازرسی نگهبانان خویش فوراً برگشته و در چند دقیقه یک لباس ابریشمی ازبیکی را در بالای لباس خود پوشیدم، یک بالاپوش پشمی که مردم عام میپوشند و با گنلتن یک کلاه قره قولی بر سرم، بسته شده در پائین با یک دستار که یک انجام آن باز بوده و انجام دیگر آنرا به مقابل دهن و زخم پیچانیدم طوری که چهره و ریش خود را پنهان کنم؛ به این ترتیب مجهز شده، سریعاً پیاده حرکت کرده و با پنهان کردن خود بواسطه سرپائینی دره ها و تنگی ها بطرف یک مسیر غیر مزدحم کوهها پیش رفتم؛ مهتاب تازه بود، اما باران باریده و ابرها تاریکی سب را تقویه میکرد. با پیاده روی حدود نیم میل و با مشکلات زیاد به جایی رسیدم که باید با رهنماهایم ملاقات میکردم. سرانجام آنها را در محل سان با یکی از افراد خودم و سه اسب پیدا کردم.

ما سوار شده و با سرعت بطرف جنوب حرکت کردیم تا اینکه به پای کوه رسیدیم؛ از دامنه سهر پای کوه ها را برای چند میل دنبال نموده و راه خود را با مشکلات پیدا کردیم. مسیری را که در پیش گرفتیم آبادی کمتر نلن ته و به علت خرابی سب که برای سفر مناسب نبود، با کسی مواجه نشدیم. در یانگ اریخ در بین مخروطه ها گرفتار شده، سرانجام آنها را صاف نموده و نزدیک به قلعه بدون اینکه دیدم سویم، عبور کردیم. پس از این محل در جلگه بدون درخت و بته تا زانو آب بوده و اسب های ما با مشکلات زیادی بر رفتن روی خاک گلی مواجه بودند. در باش آبدان نزدیک بود که کشف سویم، چون رهنماهای من بی تدبیرانه داخل محلی شدند تا پایپ خود را روشن کنند، جائیکه یک دسته هندو های خدمه دیوان بیگی قرار نلن تند. خوش بختانه من بدون انتظار برگشت آنها باقی ماندم. در کوتل سها باغلی یک مقدار ابهام در مورد مسیر بوجود آمده و رهنماهایم پس از مدتی خود را در قعر یک دره یافتند که مجبور شدیم پائین گردیده و تا روشنائی صبح منتظر بمانیم. با آنها با کمس دن باران و صافس دن نسبی هوا اعتماد خویش را بدست آورده، مسیر خویش را پیدا کرده و کوه را عبور کردیم، وقتیکه صبح دمیده بود.

خوسبختانه ما کوه راسب هنگام از طریق راه معمولی طی نکردیم، چون در تیره گی صبح تشخیص کردیم که در پایسرقی کوتل آتش یک دسته رهناس است که باید دزدان بلسند، چون هیچ مسافری هرگز در چنین جائی توقف نمیکند. ما مسیر خود را در بالای راه راست ادامه دادیم، طوریکه گویا ما آنها را ندیده ایم؛ اما به مجردیکه به عقب یک زمین بلند رسیدیم، که ما را از آنها می پوسانید، بطرفس مال حرکت کرده و سریعا چهارنعل رفتیم تا اینکه متیقینسردیم از خطر تعقیب نجات یافته ایم. با پیشروی در عین خط به آبدان رسیدیم یا مسیری که به اکسوس رسیده و بعدا به جهت کندز برگشتیم. با حرکت کردن یک فاصله کوتاه بطرف چپ، بسویسرق و جنوب تاخته و یک جلگه وسیع و لخت را پیمودیم. پس از انحرافات زیاد که باعث تشویش درسایستگی رهنماهایم میشد، یکتعداد از بیک ها را دیدیم که از دریای غوری میگذرند، ما نیز مسیر آنها را دنبال کردیم. دریا حدود 100 یارد عرض سلسنه و جریان سریع بود.

ما بعدا تا فرا رسیدن تاریکی ادامه دادیم تا اینکه به یک خیمه از بیک رسیدیم، جائیکه فکر میکردیم توقف کرده و به اسپ های خویش غذای جو بدهیم که در کیسه های زین خود آورده بودیم. چون حیوانات برای 24 ساعت بدون غذا بودند. یکی از افراد من که ترکی را مثل یک از بیک صحبت میکرد به خیمه های آنها رفت تا یکمقدارسیر، چای و نمک بخرد. درحالیکه من بالای یک نمذ دراز کشیده بودم، رهنمای دیگری که با من باقی مانده بود در جواب به آنهاى که پرسان کردند من کی هستم، گفت که من همسفر او بوده، مریض هستم و تب دارم. سیر پیدا نکردیم، ولی یکمقدار چای بدست آوردیم. من بعدا مشتاق بودم که حرکت کنیم، اما رهنماهایم بسیار خستهسده بودند و من مجبورسدم جهت رضائیت ایشان حدود یکساعت استراحت کنند. ما بعدا سوارسده و تاختمسب تاریخ بود و مسیر غیرمشخص. وقتی سه ساعت به روز مانده بود، رهنماهایم اعلان کردند که دیگر نمیتوانند پیشروی کنند، چون دیگر از مسیر خویش متیقین نبودند. لذا مجبورسردیم تا نزدیک صبحدم توقف کنیم. وقتی با یک مسافرسبگرد دیگر مواجهسردیم، از معلومات او متیقین گردیدیم که ما راه خود را گم کرده ایم. با مشکلات زیاد توانستیم راه خود را پیدا کنیم که صبح کاملا دمیده بود و کشف کردیم که ما تا اندازه زیادی عقب رفته و حدود 4 کاس از کندز فاصله نداریم. مسیر ما پر از آب و گل و غالباً تا زانوی اسپ ها بود.